

آیا آمریکا به سوی بزرگترین فاجعه استراتژیک تاریخش گام برمی دارد؟

نوشته Hicham Ben Abdallah EL ALAOU

رئیس جمهور آمریکا جورج دبلیو بوش بدون آنکه خمی به ابرو بیاورد دست اندازی نظامی در عراق را شدت بخشیده است و سودای دست و پنجه نرم کردن با ایران را نیز در سر می پروراند. ناکامی های ارتش وی، انکار رأی دهندگان آمریکائی، مخالفت بخش بزرگی از پایتخت های خارجی هیچ کدام نتوانستند وی را ودار به چرخاندن سکان سیاست ایالات متحده سازند. کاخ سفید می کوشد با بیم تهدید شیعه مذهبان، رهبران عرب را که به وی روی خوش نشان می دهند به دور خویش گرد آورد، هرچند همین ها تردید دارند که از سیاست آمریکا با سمت و سوئی که در پیش گرفته است کاری برآید.

بدنبال انقلاب سال ۱۹۷۹ ایران برخی از سیاست پیشگان آمریکائی به وهمی گرفتار آمدند که نیروهای اسلامی را می توان علیه اتحاد شوروی به کار گرفت. بر پایه این نظریه که آقای ژیبگنیو برژینسکی رایزن امنیت ملی رئیس جمهور جیمی کارتر بدان پر و بال داده بود، «هلال بحران آفرینی» از مراکش تا پاکستان گسترده است که در پهنه جغرافیائی آن میتوان «کمان اسلام» را به شیوه ای بسیج کرد که جلوی گسترش نفوذ شوروی را بگیرد (۱). هرچه باشد مگر همین نیروی های اسلامی محافظه کار نبودند که میان سالهای ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ نیز برای از میدان راندن و به شکست کشاندن احزاب چپ و ناسیونالیست عرفی مسلک در منطقه و پیش از همه در سال ۱۹۵۳ در ایران به خدمت در آمدند؟ پس چرا بنیادگرائی ایرانی نتواند شورشی اسلامی در «دل نرم» اتحاد شوروی براه اندازد؟

نهایتاً ایالات متحده میان چندین سیاست در خاورمیانه و آسیای مرکزی به نوسان درآمد. این کشور فقط در پی اهداف دوگانه پیروزی در جنگ سرد و پشتیبانی از اسرائیل بود اما برای نیل به این اهداف روش های برگزیده و دولت های برخوردار از پشتیبانی وی گاه به شیوه ای متضاد دگرگونی می یافتند. بدینگونه ایالات متحده همچنان که رسماً به عراق در جنگ آن کشور علیه ایران (۱۹۸۸ - ۱۹۸۰) یاری می رسانید، به تحویل سلاح های اسرائیلی به ایران نیز رضایت داده بود. در آن دوران محافظه کاران نزدیک به دولت تل آویو با پشت کار به تلاش افتاده بودند تا وضعیت [جنگ] را به سود تهران برگردانند، زیرا اسرائیل هنوز ناسیونالیزم عرفی مسلک عرب را دشمن اصلی خود می پنداشت و در سرزمین های اشغال شده فلسطین به حمایت از اخوان المسلمین برخاسته بود تا وزنه ای در برابر سازمان آزادیبخش فلسطین بوجود آورد. با همپیمانی واشنگتن با عربستان سعودی و پاکستان این استراتژی به نقطه اوج خود رسید و به ویژه در سال های دهه ۱۹۸۰ به پیدایش ارتش بین المللی جهاد برای پیکار با اتحاد شوروی در افغانستان انجامید (۲).

در سال ۱۹۹۰ هنگامی که اتحاد جماهیر شوروی از صحنه جهان کنار می رفت، ایالات متحده ائتلافی بین الملل برای بیرون راندن ارتش عراق از کویت پی افکند. کشورهای عرب، از سوریه گرفته تا مراکش پاسخی مساعد به دعوتی دادند که بر موازین حقوق بین الملل و احکام قطعنامه های سازمان ملل متحد بنیاد گرفته بود. به آنها اطمینان داده بودند که مسئله تنها رهانیدن یک امیر نشین نفت خیز دوست نیست، بلکه غرض برپا کردن نظم نوینی است که بر عدالتی جهان گستر پایه ریزی شده باشد. می پنداشتند که وقتی حاکمیت کویت از نو برقرار شود، همه قطعنامه های سازمان ملل متحد، از جمله آنهایی که مصر خواستار خروج اسرائیل از سرزمین های اشغال شده فلسطین بودند نیز می بایستی به اجرا در آید.

بازی واشنگتن، مهره های عرب

به رغم همه فشارها از هر سو، دولت آمریکا تصمیم گرفت رژیم صدام حسین را سرنگون نسازد. «برای سرنگونی صدام (...) می بایستی نیروهای نظامی را درگیر می

ساختیم. اگر از شر صدام حسین و حکومتش خلاص می شدیم، لازم بود دولت جدیدی را سر کار بگذاریم. اما چگونه حکومتی را می توانستیم بر تخت بنشانیم؟ یک حکومت سنی یا یک حکومت شیعه، یک حکومت کرد یا یک رژیم بعثی؟ یا شاید می خواستیم برخی بنیادگرایان اسلامی را در حکومت شریک سازیم؟ تا چه زمانی می بایستی در بغداد می ماندیم تا چنین حکومتی را پابرجا نگهداریم؟ پس از خروج نیروهای آمریکائی چه بر سر چنین حکومتی می آمد؟ چه میزانی از تلفات جانی برای ایالات متحده پذیرفتنی بود تا در برقراری ثبات بکوشیم؟ عقیده من را بخواهید (...)

اگر در منجلا ب عراق گرفتار می آمدیم شاید اشتباه بزرگی مرتکب شده بودیم. و پرسشی که به ذهن من می رسد آنست که صدام به چند تن قربانی بیشتر آمریکائی می ارزید؟ پاسخ آنست که لعنتی به چیزی نمی ارزید (۳).» این عقیده سنجیده از آن آقای دیک چینی است، وزیر دفاع وقت و معاون فعلی ریاست جمهوری ایالات متحده

...

کسانی که آنوقت سرسختانه «تغییر رژیم» در بغداد را توصیه می کردند می توانستند با تحریم هائی که بیش از یک دهه بر عراق روا داشتند آرامش خیالی یابند. اینها خود را در درون گروه های فشاری مانند «طرحی برای قرن جدید آمریکائی» سامان می دادند و هرگاه که اوضاع و احوال مقتضی می شد روش مندانه هواداری سیاسی از طرح حمله آتی به عراق را بنیاد می نهادند. در این میان اسرائیلی ها که می دیدند که از کوشش کوتاه عمر جیمز بیکر وزیر خارجه از زمان کنفرانس سال ۱۹۹۱ اعراب و اسرائیل در مادرید برای اجرای سیاست رسمی آمریکا در فلسطین رفته رفته دست کشیده می شود آسودگی خاطری یافتند. پس از سال ۱۹۹۶ «پویش صلح» دیگر چیزی جز پوششی برای دوچندان کردن مهاجر نشینی در کرانه باختری رود اردن نبود.

دورتر در افغانستان، در شرق هلال بحران، فرجام جنگ در نبرد میان سرکردگان جنگی اتحاد شمال و طالبان رقم می خورد. با پایان گرفتن جنگ سرد، ایالات متحده کارها را بطور کامل به پاکستان واگذار کرده بود که خود به سوی یک رژیم نظامی اسلامگرا گام برمی داشت و افغانستان اسلامی ژرفای استراتژیکی لازم علیه هند را

برایش مهیا می کرد. پیروزی طالبان، که دستگاه های امنیتی ارتش پاکستان بطور گسترده ای به سود آنها وارد عمل شده بودند امکانی فراهم می ساخت تا اسلام آباد پیوند های خود را با رژیم تازه استوار سازد.

بدینگونه در تمام طول این دهه ها، ایالات متحده هرگز آمال ملل عرب و مسلمان را به چیزی نگرفته بود. سیاست ها راه خود را می پیمودند، ارتش ها بسیج می شدند، اتحادها به هم می پیوست و از هم می گسست، جنگ ها در سرزمین های اعراب و مسلمانان و بر روی کالبد آنها، اما همواره به اقتضای مصالح دیگران، در می گرفت. گسیختگی و زیر و رو کردن سیاست ها در باره عراق، ایران، بنیادگرائی شیعه و سنی، ایدئولوژی جهاد، دیکتاتوری، دموکراسی، سلطنت مطلقه، یاسر عرفات و سازمان آزادیبخش فلسطین، مهاجرنشینان اسرائیلی و «فرایند صلح»، همه و همه بخوبی نمایانگر چنین رویکردی است. ایالات متحده (چه برای تضمین عرضه نفت برای خود، چه برای بردن جنگ سرد، چه برای تصریح برتری جوئی های خویش یا برای حمایت از اسرائیل) در تدارک هدف های خاص خویش بسیج می شد و به محض آنکه در راستای یکی از این هدف ها به مراد خود می رسید، همه نگرانی های اعراب و مسلمانان را که برای همراه ساختن آنها پیش کشیده بود «به دست فراموشی می سپرد.»

برای جهان عرب و مسلمان چیزی موهن تر از گفته مشهور آقای برژینسکی سه سال پیش از واقعه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نیست. وی در پاسخ به پرسشی در باره احساس پشیمانی احتمالی وی از سرکار گذاشتن نهضتی جهادگرا به یاری آمریکا به منظور برانگیختن دست اندازی شوروی به افغانستان گفته بود: «پشیمانی از چه چیز؟ (...). چه چیزی در چشم انداز تاریخ جهان برجسته تر می نماید؟ طالبان یا سقوط امپراتوری شوروی؟ چند تن اسلامی هیجان زده یا آزادی بخشیدن به اروپای مرکزی و پایان دادن به جنگ سرد؟ (۴)».

بر چنین زمینه ای است که در پنج سال اخیر، از حملات ۱۱ سپتامبر گرفته تا تجاوز به عراق و اشغال این کشور رخداده هائی «جهان را دگرگون کرده اند». شاید در سال

۲۰۰۳ گذاری سریع به کشوری باثبات، متحد، مردمسالار، غیر مذهبی و خصوصا اشغال نشده می توانست تنها «پیروزی» ممکن آمریکائی باشد. به قمار پر خطری دست زدند که در آن باختند. به گفته یک ژنرال باز نشسته آمریکائی، وضع عراق حتی «بزرگترین فاجعه استراتژیک تاریخ ایالات متحده است (۵)». چاره ای برای چنین شکستی نمی توان یافت.

بروشنی می توان دید که پیروز این میدان ایران است. استراتژی امریکا در نابودی ارتش و ساختار های بعثی دولت عراق دشمن سنتی تهران را از میان برداشت و در همان حال آسودگی خاطر آمریکائی ها از روحانیون شیعه، یاور همپیمانان ایران در درون عراق شد. بدینگونه واشنگتن همان دولتی را استوار ساخته است که داعیه نبرد با آن را دارد.

پیامدهای چنین امری برای ایالات متحده و تمامی جهان عرب و مسلمان کم نیست. ناسیونالیسم عرفی مسلک و چپگرایی عرب که چهارچوبی عقیدتی برای پایداری در برابر سلطه جوئی غرب فراهم ساخته بود ناچار میدان را در برابر جریان های اسلامی خالی گذاشته است که این مقاومت را در درون ایدئولوژی های عمیقا محافظه کار محصور ساخته اند. ستیزه های سیاسی درباره استقلال ملی و راه های نیل به توسعه به رویارویی های مذهبی، فرهنگی و فرقه گرا درآمیخته است. پیشترها دنیای غرب گاه به دگرگونی نمونه های راهبردی دامن زده بود. امروز شکست و هزیمت آمریکا در عراق فرصت های تازه ای برای تهران به ارمغان آورده است تا زیر بیرق اسلام مشعل ناسیونالیسم عرب را بر سر دست گیرد.

جمهوری اسلامی همچون دلاور جبهه نبردی تازه پدیدار گردیده است که ناسیونالیسم عرب و موج اوج گیرنده مقاومت اسلامی را بیکدیگر پیوسته است. جمهوری اسلامی دو برگ برنده در دست دارد: می تواند وضعیت سپاهیان آمریکائی در عراق را آسان کند یا پیچیده تر سازد و می تواند به مدد متحدان حزب الهی اش به شکست اسرائیلیان در لبنان یاری رساند؛ حتی می تواند از طریق کمک به حماس دست یاری به سوی فلسطینیان دراز کند. این کشور دامنه نفوذ خود را تا مناطق نفت خیز خلیج

[فارس] و عربستان سعودی که اکثریتی شیعه مذهب دارند نیز گسترده است. بیش از آن، جمهوری اسلامی در موقعیتی است که می تواند خلاء عظیم قدرتی را در منطقه پر کند که با ویرانی دولت عراق به وجود آمده است و وزنه سنگینی در ستیزه اعراب و اسرائیل باشد و حتی سرشت مناسبات چند صد ساله شیعیان و سنیان را دگرگون سازد.

از تهدیدها، به ویژه تهدیدهای نظامی ایالات متحده و اسرائیل جز تقویت اهمیت دامن گستر ایران و به رخ کشیدن ارج وی همچون پیشتاز پایداری جهان عرب و مسلمان کاری ساخته نیست. زیرا واشنگتن و تل آویو در تناقضی دست و پا می زنند. آنها به ضرورت یک مداخله نظامی یقین یافته اند اما به خوبی می دانند که ناگزیرند چنین مداخله ای را به بمباران های هوایی و عملیات نیروهای ویژه محدود سازند. با اینهمه چنین تهاجمی نمی تواند نظام حاکم را نابود سازد، بلکه برعکس [آنها استوار خواهد ساخت]. آیا به همین دلیل است که رئیس جمهور آمریکا و معاون وی به فکر استفاده از سلاح هسته ای افتاده اند (۶)؟ به یقین پیامد های چنین هنگامه طلبی هائی در مقیاس منطقه ای و بین المللی را نمی توان محاسبه کرد. اما ایالات متحده ناگزیر باید اعتبار از دست رفته اش را باز یابد و بار دیگر رعب و وحشتی در دلها بیاندازد که بنیاد هر امپراتوری بر پایه های چنین هراسی نهاده شده است.

تدبیر دوربرد دیگری که در واشنگتن مورد بحث بوده بهره برداری از شکاف های فرقه ای با کمک عربستان سعودی است. دو گرایش متضاد در کارند. نخست آنهایی که آهنگ نزدیک ساختن شیعیان و سنی ها به یکدیگر را دارند، به ویژه پس از جنگ لبنان در تابستان ۲۰۰۶ که از پیوندهای آشکار میان تهران و حزب الله پرده برداشت و شیخ حسن نصرالله و تا اندازه ای هم حماس را به مقام قهرمانی در جهان عرب برکشید. امر بی سابقه آن بود که روحانیون سنی مورد احترام از این پس تائید می کنند که اختلاف آنها با شیعیان تنها در جنبه های جزئی دین است یعنی پیش از آنکه در «اصول» باشد در «فروع» جای دارد (۷). گرایش دوم، در تشنج هائی است که با اشغال سرزمین ها میان دو مکتب اسلام به ویژه در عراق از نو سر برداشته است.

سلوک حاکمان سنی که از قرن ها پیش جماعات شیعه را که در نقاط سوق الجیشی تمرکز یافته بودند غالباً خوار شمرده اند، زمین بلاخیز رنجش و خشم آنها را بارور ساخته است. و از دیگر سو آزار و تعدی های شبه نظامیان شیعی و اعدام شرم آور صدام حسین سنیان را به وادی نفرت رانده است.

برخی از مسئولان آمریکائی می پندارند که ریاض شاید بتواند نقدینه ای را فراهم سازد که برای براه انداختن جنبش مقاومتی در برابر شیعیان کجرو لازم است. در واقع رژیم سعودی با توسعه نفوذ فقه شیعی و جمهوری اسلامی در منطقه سخت دشمنی می ورزد. این کشور از هم اکنون نیز قول داده است که اگر ناگزیر بشود سنیان عراق را در سایه حمایت های خویش خواهد گرفت. آیا عربستان سعودی و امیر نشینان خلیج [فارس]، مصر، اردن، کردها، سنی های عراق و لبنان و سازمان الفتح می توانند رویاروی نفوذ ایران شیعه، سوریه علوی و همپیمانان آنها، حزب الله لبنان و حماس فلسطین، بایستند؟ «میان راهی» عرب برای یافتن اعتباری باید بتوانند راه حلی عادلانه و سریع برای مسئله فلسطین بجویند. اما اگر ایالات متحده و اسرائیل خود به میدان این معرکه قدم بگذارند از آنروست که از هرگونه مصالحه و سازش جدی شانه خالی کنند.

افزودن بر داو این قمار

چنین سیاست دوربردی با هدف دامن زدن به تنش های فرقه ای به یک جنگ داخلی میان مسلمانان خواهد انجامید. کسانی که در آن مشارکت جوید را چون گماشتگانی خواهند نگریست که منطقه را در خدمت به منافع اسرائیل و ایالات متحده به خاک و خون می کشند. و به کدام نیروی مسلمان سنی و ضد شیعه است که می خواهند کمک برسانند؟ این احتمال هست که افکار عمومی غربی و حتی امریکائی با وحشت دریابند که باز حکومت آنان از سرنو در حال برپا ساختن «ارتش سلفی جهاد» یا القاعده تحت نام دیگری است. اما چنین سناریوئی به جای آنکه به «پیروزی» ره برد زنجیره دیگری از بحران های تازه را به راه خواهد انداخت.

نو محافظه کاران این استراتژی را ناپایداری راه گشا (یا ویرانی کار ساز) توصف می کنند، اما ناظری هوشیار به روالی شایسته تر آن را ویرانی دولت ها («دولت کشی» (۸)) نامگذاری کرده است. ایالات متحده در نهایت در لبنان و فلسطین به چنین جهت گیری تن در داده است. اگر امر واقع را به جای نیات بررسی کنیم می توان دریافت چرا عرب ها و مسلمانان به این نتیجه رسیده اند که سیاست واشنگتن در خاور میانه نه نجات «دولت های ورشکسته»، بلکه پدیدآوردن آنهاست.

یورش علیه لبنان که ویرانی های فراوانی به بار آورد به شکست انجامید و اسرائیل را اندکی بیشتر در منطقه و در جهان به انزوا کشانید؛ از لحاظ نظامی، حزب الله هرگز توانائی هایش را برای ارتباط با رزم آوران، برای پخش پیام های خود به مردم از طریق رادیو و تلویزیون، برای وارد ساختن زیان به متجاوزان و یا برای پرتاب موشک به اسرائیل از دست نداده است (۹). اسرائیلی ها نه توانستند به یکی از اهداف اعلام شده خود برسند و نه حزب الله را خلع سلاح کنند و نه حتی سربازان اسیر خود را باز گردانند.

سؤالی که باید پرسید آنست که آیا اسرائیل در لبنان همانند ایالات متحده در عراق می تواند هردو به چنین ناکامی هائی تن در دهند یا به وسوسه خواهند افتاد که «داو این قمار را دوبرابر کنند». آیا این شکست ها پیام آور و وعید نسل تازه ای از جنگ هاست؟ یا شاید فقط گذرا باشند؟ اما به یک چیز می توان یقین داشت: دوران الگوی پیروزی «بدون تلفات جانی» را که هنگام جنگ خلیج [فارس] (۱۹۹۱ - ۱۹۹۰) یا با بمباران های انبوه و استفاده از سلاح های دقیق پیشرفته در منطقه بالکان ستوده می شد اینک به سر آمده است. ازین پس، برد این بازی به مهار دراز مدت و بیعت مردمان بستگی دارد که اینها را نمی توان با نیروهای هوائی بدست آورد و هزینه های سیاسی و انسانی مهمی را ناگزیر به همراه دارد.

واشنگتن هم اینک هم بهای سنگینی برای نقش خویش در این جنگ کوچک [لبنان] پرداخته است. تصویر فواد سینیورا نخست وزیر لبنان که با چشمانی گریان از ایالات متحده تمنی می کرد از ویرانی کشورش جلوگیری کند شاید نقطه عطفی به شمار

آید. جنبش ۱۴ مارس بر بستر یک «انقلاب سدر» با حمایت های کاخ سفید به قدرت رسیده بود، که آنرا درست در مقام همان گونه اصلاح دموکراتیکی می ستودند که رئیس جمهور جورج دبلیو بوش آرزو داشت در سرتاسر جهان عرب تشویق کند. اما رویاروی اشتیاق اسرائیل به گوشمالی دادن به لبنان، آقای سینیوره را به حال خویش رها کرد. نه فقط واشنگتن یک ماه تمام از برقراری آتش بس جلوگیری کرد اما همچنین سلاح های ویرانگری را نیز به اسرائیل تحویل داد.

ماحصل چیزی شد که آقای سینیورا آن را چون نابودی «باورنکردنی» زیر بنای غیر نظامی لبنان (۱۰) و همچنین تضعیف دولت خود برشمرده است. حزب الله امروز خواستار بر عهده گرفتن نقش مهم تری است، و با تقلید از تاکتیک هائی که ایالات متحده و دنیای غرب تجویز می کنند از درون «انقلاب سدر» وارونه ای، تظاهرات خیابانی انبوه، آشتی جویانه و منضبط خاص خود را سامان می دهد. ایالات متحده که در این نبرد داخلی «واهمه ای ندارد که بازی را ببازد»، اکنون کمک به ارتش لبنان و نیروهای امنیت داخلی را دوبرابر ساخته است که گماردن سنیان و افرادی از جامعه در روز را شدت بخشیده اند (۱۱). این سیاست ها که در ایالات متحده به تفسیر چندانی درنیامده اند، توسط مطبوعات عرب، اسرائیلی و جهان افشا شده اند. پس از جنگ لبنان، بسیار دشوار بتوان جهان عرب و مسلمان را قانع کرد که ایالات متحده به یگانه قصد حمایت از اسرائیل حاضر نیست به همپیمانان خود یا اصول عدالت خیانت کند.

ویرانی زیربنای غیرنظامی، تضعیف انسجام اجتماعی و سیاسی، پروراندن منطقی که به سمت ستیزه ای فرقه ای و جنگ داخلی راه می برد: وقتی این پویائی در عراق شتاب گرفت، چنین می نمود که پیامد وحشتناکی باشد که واشنگتن برنامه ریزی نکرده بود. هنگامی که همین عناصر در لبنان هم پدیدار شدند، باز هم می توانستی آن را همچون تصادفی نامیمون در نظر گرفت. اما از لحظه ای که پویائی همگونی در فلسطین نیز نقش می بندد، ناظران بسیاری هستند که دیگر تردیدی به خود راه نمی دهند که سخن از «الگوئی» برای اجرای استراتژیک آمریکا به میان آورند.

فلسطین، آشوبی برانگیخته

سرزمین های فلسطینی در بحران بشری پر دامنه ای به سر می برند. از زمان پیروزی حماس در انتخابات ژانویه ۲۰۰۶، ایالات متحده و اتحادیه اروپا برای به گرسنگی کشاندن مردم فلسطین به اسرائیل پیوستند تا آنها را به نفی دولتی وادارند که رأی مردم برگزیده بود. نتایج قابل پیش بینی این حملات فروپاشی نظم اجتماعی و لغزیدن به سوی ستیزه ای مدنی است.

یک ناظر روشن بین آمریکائی این منظر آشفته را چنین توصف می کند: «فلسطینی های نوار غزه در درون محله در بسته نکبت بار و سر ریز از جمعیتی به سر می برند که ارتش اسرائیل و مانع الکتریکی عظیمی دور تا دور آنها را گرفته است؛ برای آنها غیر ممکن است که نوار غزه را ترک کنند یا به درون آن آیند و باید رنج حملات هر روزه را بر خود هموار سازند (...). تمهیدات اسرائیل برای هدایت فرو پاشی نظم و قانون، پاشیدن بذر آشوب و برانگیختن نیایی گسترش یافته را میتوان حتی در خیابان های شهر غزه هم به چشم دید، که فلسطینی ها از برابر آوار های وزارت کشور فلسطین، وزارت امور خارجه و وزارت اقتصاد ملی، دفتر نخست وزیری فلسطینیان و چند نهاد آموزشی که هواپیماهای اسرائیلی بمباران کرده اند می گذرند. (...) و کناره باختری رود اردن هم به سرعت به درون بحرانی همانند بحران غزه فرو می غلتد. (...) ایالات متحده و اسرائیل با ساختن نسخه مینیاتوری عراق در نوار غزه و کرانه باختری رود اردن به چه چیزی می خواهند برسند؟ (...) آیا می پندارند که بدینگونه به تضعیف تروریسم دست خواهند یافت، یا جلوی حملات انتحاری را خواهند گرفت و صلح را برپا خواهند کرد (۱۲)؟

با تحویل اسلحه ایالات متحده و با یاری اسرائیل «به ستیزه جویان نیروی ۱۷ در غزه زیر فرمان مرد قدرتمند الفتح محمد دحلان مرحله تازه ای پیموده شد»؛ «به عقیده نمایندگان رسمی دستگاه های امنیتی اسرائیلی و فلسطینی، محموله های تسلیحات آمریکائی مسابقه ای با حماس برای مسلح شدن براه انداخته اند (۱۳).

نیات طرفه‌های درگیر هرچه باشد، منطق از هم پاشی اجتماعی و جنگ داخلی از طریق سیاست امریکا در سه کشوری روی می‌نماید که اسرائیل چون سنگر مقاومت در برابر بلندپروازی‌های منطقه‌ای خود بر شمرده است. هسته‌سنگدلی از صهیونیست‌های دست راستی است که آرزو دارند فلسطینی‌ها را به زیر یوغ کشند و یا از تمام سرزمین‌های بیرون رانند که اسرائیل چشم طمع به آنها دوخته است. اینها برای رسیدن به مقصود می‌خواهند همه همسایگان سرکش اسرائیل را تضعیف کنند. با همه هراسی که متعصبانی این چنین بر می‌انگیزند چندان جای شگفتی نیست که منصب‌هایی را در حکومت اسرائیل اشغال کنند. فکر آنکه واشنگتن به سودای پندار باطلی از آنچه دوستی با اسرائیل است بتواند پی‌گیر و حتی بانی چنین استراتژی ویران‌گری باشد که دودش به چشم خود آنها می‌رود تکان دهنده است.

اگر ایالات متحده به راستی دوست اسرائیل می‌بود، نه فقط می‌بایستی در پیمودن چنین راهی خویشتن‌داری نشان دهد، اما همچنین نکته یک ناظر زن اسرائیلی را آویزه گوش کند که: «سیاست اسرائیل تنها فلسطینی‌ها را تهدید نمی‌کند، بلکه خود اسرائیلی‌ها را هم به خطر انداخته است... کشور کوچک یهودی با هفت میلیون سکنه (که پنج میلیون و نیم آن یهودی هستند) که دویست میلیون عرب گرداگرد آنرا گرفته‌اند، به دشمنی با تمام جهان مسلمان برخاسته است. هیچ تضمینی وجود ندارد که چنین کشوری بتواند به حیات خود ادامه دهد. نجات فلسطینی‌ها همان نجات اسرائیل نیز هست (۱۴).

تنها در خاور نزدیک نیست که شکست ایالات متحده ممکن می‌نماید. در جبهه خاوری، در افغانستان نیز آزمون دشواری گریبان آنها را گرفته است. پس از ۱۱ سپتامبر کسی شکی به خود راه نمی‌داد که واشنگتن حق دارد عثامه بن لادن و القاعده را با نیروی قهرآمیز تعقیب کند. با اینهمه تصمیم به راه انداختن عملیات نظامی گسترده‌ای که سازمان پیمان اتلانتیک شمالی (ناتو) به منظور بازسازی زیربنای سیاسی کشور در آن درگیر شود خالی از خطر نبود. ناگزیر توفیق در چنین امری به چنان پیروزی نظامی سرنوشت‌سازی نیاز می‌داشت که تعهد پایدار مالی و

سیاسی دراز مدتی را نیز به منظور اصلاح اجتماعی به دنبال داشته باشد و بر شرکای داخلی مطمئن و مورد احترامی تکیه کند که آنها نیز در راه اصلاح گام بردارند. بر این بیافزائیم که علیرغم ارتباط مستقیم افغانستان با حملات ۱۱ سپتامبر، به بیراهه عراق کشاندن نیروها و منابع حیاتی که برای تعقیب القاعده لازم بود نمایانگر اهمیت ثانوی افغانستان در چشم دستگاه بوش است. چرا نگوئیم که «جنگ علیه تروریسم» هدف های دیگری را پنهان می داشت که کمتر می توان اذعان کرد.

در میدان عمل ایالات متحده سررشته امور را به جنگ سالاران اتحاد شمال واگذار کرد تا هرچه زودتر به نتایجی که می خواست برسد و یک رئیس جمهور وارداتی را سرکار گذاشت تا چیزی همانند یک حکومت مرکزی در کابل سرهم بندی کند. ایالات متحده نتوانست سرکردگان القاعده و طالبان را از میان بردارد و زود خاک افغان را به سود عراق به حال خود رها کرد. آقایان بن لادن و ایمان الظواهری همچنان نوارهای خود را پخش می کنند؛ و طالبان که رشته های الفت را با قبایل پشتو در دو سوی مرز افغانستان و پاکستان نگسسته اند، دوباره گرد هم می آیند و تهدیدی واقعی برای سپاهیان ناتو هستند که در درون اردوگاه ها محصور اند و فقط هنگامی خودی نشان می دهند که بخواهند به یورش و بمباران های هوایی دست بزنند (۱۵). وزیر امور خارجه پاکستان حتی تا آنجا پیش رفت که اعلام کند ناتو باید «شکست را بپذیرد» و نیروهایش را بیرون بکشد.

کوشش های ناشیانه واشنگتن در پیش بردن نبردی روشن و والا علیه القاعده، نه فقط به جهت پیچیدگی کار قبایل و جنگ سالاران افغانی، بلکه همچنین به دلیل بازی خطرناک پاکستان (مقاله ژان لوک راسین را در همین شماره مطالعه فرمائید) به گز راهه رفته است. این کشور در چشم انداز نبرد حیاتی خود برای کشمیر ناگزیر باید روی گروه های اسلامی خود حساب کند. بدینگونه اسلام آباد از ناتو و حکومت افغانستان خواسته است که حضور ناگزیر «طالبان معتدل» را در افغانستان بپذیرند و خود کنترل وزیرستان شمالی، یکی از ولایات کشور را به آنها سپرده است. بدین ترتیب پایگاهی برپا گردیده است که از آنجا «طالبان نه چندان معتدل» به سربازان

ناتو حمله ور می شوند و اینک حتی به پدیده «حملات انتحاری» که تا کنون در این کشور پیشینه ای نداشت متوسل می شوند: آیا ارتباط با عراق اینک به واقعیت پیوسته است؟ چنین است که ایالات متحده در «جنگ علیه تروریسم» به جایی رسیده که وابسته به پاکستانی شده که خود در بند همپیمانی ساختاری با اسلامگیری تندرو گرفتار است. گذشته از این، نخبگان رژیم در پاکستان بر این باورند که سلسله مراتب سنتی که نمایانگر این جامعه است کشور را در برابر اسلامی شدن پیش خزنده ای محافظت می کند. اگر «پاکستانی شدن» القاعده به سوی «القاعده شدن» پاکستان پیش برود کار به کجا خواهد کشید؟ رسانه های امریکائی این پدیده نگران کننده را نادیده گرفته اند.

بدین روال هلال بحرانی از کرانه های خاوری مدیترانه تا شبه قاره هند کشیده شده است. در طول ماه های آینده تصمیماتی پیش از همه در واشنگتن گرفته خواهد شد که یا به این بحران ها دامن خواهند زد و یا به مسیر مساعد تری خواهند انداخت. برای عملی کردن این چرخش، رهبران غرب باید دریابند که نمی توان به القاعده، بعث، حزب الله، حماس، سوریه و نیز ایران، یک جا انگ انتزاعی، عقیدتی و قرار داشتن در «محور شرارت» زد. مناسباتی میان بحران ها وجود دارد، اما همچنین باید کوشید تا عناصر سازنده گوناگون آنها را از یکدیگر جدا کرد و از کار انداخت.

سوریه، هموردی که می توان با آن به کنار آمد

بدینگونه باید بتوان با سوریه کشوری که ایالات متحده را تهدید نمی کند، که پیش از اینهم چندین بار به این کشور یاری رسانده است، که در عین حال مصالح خاص ملی پذیرفتنی وی نیز در میان است به توافقی بر سر تخلیه بلندی های جولان رسید که اشغال آن توسط اسرائیل هیچگونه سودی برای ایالات متحده در بر ندارد. با حزب الله در لبنان و حماس در فلسطین که پیش از همه برای صیانت از مصالح ملی خود به میدان عمل گام نهاده اند نیز باید چنین روالی را در پیش گرفت. ایالات متحده می تواند این چنین از بسیاری از مسائل خویش رهائی یابد و از اینراه مصالح خاص خود را پیش برد و از جمله «تروریسم» متعصب واقعی را شکست دهد. واشنگتن ناچار یابد

دریابد که همه این گروه‌ها شعبه‌های القاعده نیستند یا از دل آن بیرون نخزیده‌اند و بپذیرد که اینها بیش از آنچه ویتنام در زمان خود ابزار «امپراتوری شر» [اتحاد شوروی-م] شد بازیکه دست القاعده نخواهند شد. مذاکرات می‌توانند از هرکدام از این کشورها و یا جنبش‌ها حریفانی بسازند که می‌توان با آنها کنار آمد.

آراء موثری در قلب نظام سیاسی آمریکا خواستار تغییر سیاست آن کشور شده‌اند: گزارش بیکر - همیلتون بارزترین مظهر آن است. رئیس‌جمهور پیشین جیمز کارتر هم دعوتی به گشایش گفتگوئی صادقانه در باره سیاست آمریکا در فلسطین کرده است. باید ابتدا پذیرفت که تصمیمات نادرستی در گذشته گرفته شده است تا سپس بتوان به ترمیم خساراتی پرداخت که تا کنون به وجود آمده است و بسوی تغییر جهت سیاسی بسیار مجدانه ای گام برداشت. لازمه آن دست کشیدن از رویکردی است که می‌پندارد یگانه طریق سر و سامان دادن به مسائل سیاسی و اجتماعی پیچیده و دشوار استفاده از نیروی نظامی یک جانبه می‌تواند باشد. لازمه آن همچنین سر باز زدن از پشتیبانی بی قید و شرط از اسرائیل نیز هست. و بیش از همه لازمه آن رهائی از این اندیشه است که می‌انگارد مردم و ملل گوناگون جهان عرب و مسلمان مهره‌های تعویض‌شدنی هستند و در متن همان نمای کلی عقیدتی جای دارند که می‌توان برای نیازهای قدرت‌های بزرگ، برای زیاده‌خواهی‌های ارضی مهاجرنشینان اسرائیلی و یا به سود رویای امت خیالی القاعده بدلخواه آنها را پیش و پس کرد. زمان آن رسیده است که برای همیشه از رویکردی پرورده ایدئولوژی روی برتافت و به مسیر واقعیت پیوست.

هشام بن عبدالله العلوی درآمد، عنوان مقاله و تیتربندها را هیئت تحریریه لوموند دیپلوماتیک برگزیده است.

پاورقی‌ها

۱ - روبرت دریفوس، بازی ابلیس: چگونه ایالات متحده به افسارگسیختگی بنیادگرائی اسلامی یاری رساند، انتشارات متروپولینن بوکس، نیویورک، ۲۰۰۵، صفحه ۲۴۰.

۲ - مقاله پیر آبراموویچی، «داستان پنهانی مذاکرات میان واشنگتن و طالبان» را در شماره ماه ژانویه ۲۰۰۲ لوموند دیپلوماتیک مطالعه فرمائید.

۳ - سمپوزیوم سورف، ۲۹ آوریل ۱۹۹۱ .
[www.washingtoninstitute.org/templateC07.php? CID=55](http://www.washingtoninstitute.org/templateC07.php?CID=55)

۴ - هفته نامه نوول اوبزرواتور، پاریس، به تاریخ ۱۵-۲۱ ژانویه ۱۹۹۸.

۵ - ویلیام ای. اودوم «بریدن و در رفتن چه عیبی دارد؟» در نشریه دی لاول سان، لول (ماساچوست، ایالات متحده)، ۳۰ سپتامبر ۲۰۰۵.

۶ - مقاله یورگه هیرش، «کوبیدن ایران با سلاح اتمی از دستور کار خارج نشده است»، به تاریخ ۶ ژوئیه ۲۰۰۶ در سامانه اینترنتی زیر مطالعه فرمائید :
www.antiwar.com/orig/hirsch.php?articleid=9255

همچنین به مقاله فیلیپ ژیرالدی « درونمایه عمیق» در نشریه محافظه کاران آمریکائی، آرلینگتن، (ویرجینیا)، اول اوت ۲۰۰۵، مراجعه فرمائید.

[۷] - توضیح مترجم فرانسه متن] فروع به معنی «شاخه» و اصول به معنی سرچشمه است.

۸ - سارا شیلد «در عراق دولت کشی است، نه جنگ داخلی» در سامانه اینترنتی زیر به تاریخ ۶ دسامبر ۲۰۰۶:

www.commondreams.org/views06/1208-32.htm

۹ - الستر کروک و مارک پری «چگونه حزب الله اسرائیل را شکست داد» در سامانه اینترنتی زیر به تاریخ ۱۲ و ۱۳ اکتبر ۲۰۰۶ : <http://www.counterpunch.org>

- ۱۰
www.archive.gulfnews.com/indepth/israelattacks/Lebanon/10054034.htm

- ۱۱
www.english.chosun.com/w21data/html/news/200612/200612160010.html

همچنین نگاه کنید به مگان ک. ستاک، « لبنان نیروهای امنیتی را تقویت می کند»،
لس آنجلس تایمز، اول دسامبر ۲۰۰۶.

۱۲ - کریس هج، «بدتر از آپارتاید» در سامانه اینترنتی زیر :
www.truthdig.com/report/item/20061218_worse_than_apartheid

۱۳ - ائرون کلاین، «آیا سلاح های امریکائی مسابقه تسلیحاتی حماس را بر انگیخته
است؟»، در سامانه اینترنتی زیر :
http://www.wnd.com/news/article.asp?ARTICLE_ID=53411

۱۴ - تانیا راین هارت، «مقدمه»: در سامانه اینترنتی زیر :
<http://www.zmag.org/content/showarticle.cfm?ItemID=11140>

۱۴ - مقاله سید سلیم شهزاد، « طالبان چگونه حمله را از سر گرفتند» را در شماره ماه
سپتامبر ۲۰۰۶ لوموند دیپلوماتیک مطالعه فرمائید.

برگرفته از لوموند دیپلماتیک

www.ayenda.org